

**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**  
**طَيْبُ الْوَلَايَةِ فِي شَرْحِ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ**  
**لِمَوْلَانَا، أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ**

(18)

دوشنبه 12 04 1436؛ 13 11 1393؛ 02 02 2015

I. خطبه 75، فیض الاسلام

1. متن و ترجمه:

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَحِمَ اللَّهُ أَمْرًا سَمِعَ حُكْمًا فَوَعَى وَ دُعِيَ إِلَى رَشَادٍ فَدَنَا  
 وَ أَخَذَ بِحُجْزَةِ هَادٍ فَتَجَا رَاقِبَ رَبِّهِ وَ خَافَ ذَنْبَهُ قَدَّمَ خَالِصًا وَ عَمِلَ صَالِحًا  
 اِكْتَسَبَ مَذْخُورًا وَ اجْتَنَّبَ مَحْذُورًا رَمَى غَرَضًا وَ أَحْرَزَ عِوَضًا كَاثِرًا هَوَاهُ وَ  
 كَذَّبَ مُنَاهُ جَعَلَ الصَّبْرَ مَطِيَّةَ نَجَاتِهِ وَ التَّقْوَى عُدَّةً وَفَاتِهِ رَكِبَ الطَّرِيقَةَ الْعَرَاءَ  
 وَ لَزِمَ الْمَحَجَّةَ الْبَيْضَاءَ اغْتَنَمَ الْمَهْلَ وَ بَادَرَ الْأَجَلَ وَ تَزَوَّدَ مِنَ الْعَمَلِ

خدا رحمت کند کسی را که بشنود حکمی را و بپذیرد آن را. و خوانده شود به سوی رشد، و نزدیک آید. و بگیرد کمر بند هدایت‌گری را، و در نتیجه، نجات یابد، مراقب باشد پروردگار خود را، و بترسد از گناه خود، پیش فرستد خالصی را، و انجام دهد صالحی را، کسب نماید ذخیره‌ای را، و اجتناب ورزد از محذوری، بیافکند غرضی را، و فراهم آورد عوضی را، ستیز کند با هوای خود، و دورغ داند آرزوی خود را، قرار دهد صبر را مرکب نجات خود، و تقوا را توشه وفات خود، سوار گردد بر طریقت تابان، و ملازم باشد با راه روشنا، غنیمت شمرد مهلت را، و پیشی گیرد بر أجل، و توشه بگیرد از عمل.

II. شرح خطبه 75 (2)

1. رَحِمَ اللَّهُ أَمْرًا: خدا رحمت کند کسی را که ...

در شرح این جمله گفته شد که ظاهر آن دعاء است ولی اخبار نیز می‌تواند باشد. استاد عارف، آیه الله العظمی جوادی آملی در شرح بخشی از دعای عرفه امام احرار و سید شهیدان، حسین بن علی علیهما السلام اخباری بودن این گونه تعبیر را با توجه به شهود یقینی امام علیه السلام می‌دانند:

آن حضرت در اوایل دعای عرفه، از خداوند، مقام احسان را طلب می‌کند و عرضه می‌دارد، "اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي أَحْشَاكَ كَأَنِّي أَرَاكَ" [(خدایا، مرا نگران از خود گردان چندان که گویی تو را می‌بینم)]، اما مقداری که پیش‌تر می‌رود و اوج بیشتری می‌گیرد، محتوای بلند:

إِلَهِي تَرُدُّدِي فِي الْأَثَارِ يُوجِبُ بَعْدَ الْمَزَارِ فَأَجْمَعُنِي عَلَيْكَ بِخِدْمَةِ تَوْصَلُنِي إِلَيْكَ، كَيْفَ يُسْتَدَلُّ عَلَيْكَ بِمَا هُوَ فِي وُجُودِهِ مُفْتَقِرٌ إِلَيْكَ أَوْ يَكُونُ لِعَبْرَتِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهَرُ لَكَ، مَتَى عَيْتٌ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ، وَ مَتَى بَعْدَتْ حَتَّى تَكُونَ الْأَثَارُ هِيَ الَّتِي تَوْصِلُ إِلَيْكَ، عَمِيثٌ عَيْنٌ لَا تَرَكَ عَلَيْهَا رَقِيبًا، وَ خَسِرَتْ صَفْقَةً عَيْدٌ لَمْ تُجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّكَ نَصِيبًا.

را بر زبان جاری می‌کند. اینجا دیگر بحث از گویا (کان) تو را می‌بینم، نیست. بلکه "أَنَّ" است که مقام "كَانَ" نشسته است یعنی مطلوب آن حضرت واقعاً و حقیقتاً دیدن است نه "كَانَ" و گویا دیدن.

لذا، به خداوند عرض می‌کند: آن کس که تو را نمی‌بیند کور است. جمله‌ی "عَمِيثٌ عَيْنٌ لَا تَرَكَ عَلَيْهَا رَقِيبًا" نفرین نیست تا کسی در ترجمه‌ی آن بگوید، "چشمی که تو را نمی‌بیند کور گردد"، بلکه جمله‌ی اخباری است و لذا در ترجمه‌ی آن باید گفت، "دیده‌ای که تو را نمی‌بیند هم‌اکنون کور است."

2. سَمِعَ حُكْمًا فَوَعَى: بشنود حکمی را و بپذیرد آن را.

3. وَ دُعِيَ إِلَى رَشَادٍ فَدَنَا: و خوانده شود به سوی رشد، و نزدیک آید. این دومین وصف مرحومین خاص است. آنها دعوت شده‌اند به رشد، نزدیک شده‌اند با قرب وجودی به آن رشدی که بدان خوانده شده‌اند.

چنانچه برخی از اهل لغت گفته است، اصل ماده لغت "رَشَاد" اسم است از مصدر "الرُّشْدُ"، به معنای هدایت یافتن سوی خیر و صلاح، در مقابل "الْعِي"، که هدایت سوی شر و فساد است. "هدایت" در مقابل "ضلال" است، و "رُشْد" در مقابل

"غی"، و مراد از "رَشَاد" چنانچه در قول خدای تعالی آمده است، "اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ" (40:38) غافر) (پیروی کنید مرا تا هدایت کنم شما را به راه رشاد)، رشدی است که عارض می‌شود و متوجه آن‌هاست با استمرار، و در این معنی مبالغه بیشتر است از رشد.

مرحوم علامه طباطبایی هم تفسیر آیه 256 سوره مبارکه بقره می‌فرماید: کلمه "رشد"، که هم با ضمه "راء" و هم با ضمه "راء" و "شین" خوانده می‌شود، به معنای رسیدن به واقع مطلب و حقیقت امر و وسط طریق است. مقابل "رشد" کلمه "غی" قرار دارد، که عکس آن را معنا می‌دهد، بنابر این، "رشد" و "غی" اعم از هدایت و ضلالت هستند برای اینکه هدایت به معنای رسیدن به راهی است که آدمی را به هدف می‌رساند، و ضلالت هم، بطوری که گفته شده است، نرسیدن به چنین راهی است ... ساده تر بگویم، یکی از مصادیق رشد و یا لازمه معنای رشد، رسیدن به چنین راهی است ... همچنین، کلمه "غی" و "ضلالت" به یک معنا نیستند، بلکه هر یک برای خود معنایی جداگانه دارند، اما این دو نیز با عنایتی مخصوص، در موردی هر دو با یک دیگر منطبق می‌شوند. به همین جهت، قبلاً گفتیم که "ضلالت" به معنای انحراف از راه (با در نظر داشتن هدف و مقصد) است، ولی "غی" به معنای انحراف از راه با نسیان و فراموشی هدف است، و "غوی" به کسی می‌گویند که اصلاً نمی‌داند چه می‌خواهد و مقصدش چیست. (انتهای نقل)

در هر صورت، اول باید دید که این دعوت چگونه و در کجا صورت می‌گیرد، و بعد توضیح داد که چرا از تعبیر "فُتْنَا" "پس نزدیک شد" استفاده فرمود، به جای "اجابت کرد".

گاه دعوت تکوینی باشد، و گاه تشریحی، و چون این دو در حقّ شخصی مطابق باشند، او سعید باشد و مرحوم به این معنای خاصی که در این خطبه مراد امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب علیه السلام است. بنابراین، مؤمنان دعوت تشریحی انبیاء را پذیرا می‌باشند چون آنها به طور تکوینی هم با هبه استعداد کمالی بدان دعوت شده‌اند ولی کافران کر و لال و کور هستند به حسب سرشت، و در نتیجه دعوت انبیاء را هم نمی‌پذیرند، چنانچه خدای تعالی خبر داد از آنها، "وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَ نِدَاءً صُمُّ بِكُمْ عُمِّي فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ" (2:171 البقرة) (و داستان کافران، چون داستان کسی است که حیوانی را بانگ می‌کند که جز فراخواندن و آوایی نمی‌شنود (اینان) کنند، لالند، نابینا، از این رو خرد نمی‌ورزند).

مرحوم علامه طباطبایی در ذیل این آیه کریمه می‌فرماید: از اینجا روشن میشود که در کلام یا قلب بکار رفته یا عنایتی که باز برگشت آن به قلب است، چون مثل آن چوپانی که نهیب می‌زند به گوسفندانی که به جز دعا و نداء نمی‌شنوند، مثل آن پیامبر است که کفار را به سوی هدایت دعوت می‌کند، نه مثل کفاری که به سوی هدایت دعوت می‌شوند، و لکن اوصاف سه‌گانه‌ای که از مثل استخراج کرد و بعد از تمام شدن مثل، نام آنها را برد، یعنی صم، بکم، عمی، اوصاف کفار بود نه اوصاف کسی که کفار را به حق دعوت می‌کرد، و به همین جهت لازم بود مثل را برای کفار بزند و بفرماید [مثل کفاری که پیامبر، ایشان را به سوی هدایت می‌خواند، مثل گوسفندانی است که چوپان آنها را صدا می‌زند و آنها کر و لال و کور بی عقل‌اند] پس با این بیان روشن شد که در آیه شریفه چیزی نظیر قلب (وارونه سخن گفتن) بکار رفته است.

هم چنین خدای تعالی از قول کافران چنین حکایت می‌فرماید، "وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَ فِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَ مِنْ بَيْنِنَا وَ بَيْنِكَ حِجَابٌ فَاعْمَلْ إِنَّا عَامِلُونَ" (41:5 فصلت) (و گفتند: دل‌های ما برای آنچه ما را بدان فرا می‌خوانی در پوشش‌هاست، و در گوش‌هایمان سنگینی است، و میان ما و تو پرده‌ای است. پس، هرچه خواهی عمل کن که ما عمل نکنیم)

شیخ اکبر ابن عربی با استشهاد به این آیه کریمه می‌فرماید: پس، در "اکنة" (پرده، حجاب) بودند از آنچه رسول به طور خاص آنها را بدان می‌خواند، نه آن که آنها در پرده بوده باشند [به طور مطلق]، و لیکن، تعلق گرفتند [قلوب] به غیر آنچه بدان دعوت می‌شدند، در نتیجه، کور شدند از إدراک آنچه دعوت شدند بدان، و نمی‌بینند چیزی را. (الفتوحات المکیة، ت. عثمان یحیی، ج2، ص 83)

اما این که چرا از پاسخ به دعوت تعبیر فرمود به "دنا" (نزدیک شد)، این بدان خاطر است که دعوت کننده در حقیقت خود مدعو را به سوی خود می‌خواند، و تمامی امر و نهی‌های داعی دعوت مدعو است به سوی خود. خدای تعالی درباره حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى (10 : 8 : التَّجْم) (سپس نزدیک آمد و نزدیکتر شد، تا [فاصله‌اش] به قدر [طول] دو [انتهای] کمان یا نزدیکتر شد آن گاه به بنده‌اش آنچه را باید وحی کند، وحی فرمود.)

پس، مدعو با اجابت و اطاعت داعی در حقیقت به او نزدیک می‌شود، و قرب و وصال و نزدیکی به داعی خود پاداش طاعت اوست. جمله بعد آن حضرت علیه السلام که می‌فرماید، "وَ أَخَذَ بِحُجْرَةِ هَادٍ فَجَبَا" (و گرفت کمر بند هدایت گری را و نجات یابد) مؤید این معناست که دعوت شده باید نزدیک آید تا دامن ولی مرشدی را بگیرد، و تا خدای تعالی از طریق او، که عبد الرشید است موی پیشانی او را بگیرد و بر صراطی مستقیم او جذب خود فرماید و سوی خود کشاند.

4. اشاراتی در معنای رشد: "رشد" همان بلوغ معنوی است، و به چنین شخصی که به بلوغ معنوی رسیده است "رشید" می‌گویند.

خدای تعالی می‌فرماید، "لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ" (2:256 البقرة) (هیچ اکراهی در این دین نیست، همانا رشد از غی متمایز شد، پس هر کس به طاغوت کفر ورزد

و به خدا ایمان آورد، بر دستاویزی محکم چنگ زده است، دستاویزی که ناگسستنی است و خدا شنوا و دانا است.) مرحوم صدر المتألهین در ارتباط با اینکه خدای تعالی فرمود، "قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ" تحقیقی دارند در معنی "تبیین" در این مقام، و طی آن می‌فرمایند: بدان که معنی "تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ" تمیز حق از باطل، و ایمان از کفر است به حسب واقع، و با حجت‌ها و نشانه‌های راهنما، و براهین واضح در صورتی که در آنها نظر و تدبیر شود ... [با چنین معرفتی] نفس انسانی امتیاز می‌یابد از سایر نفوس حیوانی ای که معاد در آخرت برای آنها نیست، و از نفوس شقی متمرّد از طاعت شریعت، که برایشان عقوبت آخروی است، و آن بدان خاطر است که اقتداء به اهل الکمال - هر چند در صورت اعمال باشد - همراه خالی بودن نفس از اوصاف پست و اعمال قبیح، و پاکی قلب، و دریافت رحمت از مبدأ فعال همراه با صدق نیت، و صفاء باطن، موجب در رسیدن نصیبی از سعادت آخروی، و لذات آجلی که برای عارفین است به شخص اقتداء کننده می‌باشد، موجب نورانی شدن ذاتش با نور متابعت آنها و فرو رفتن در سلك ایشان، و سعادت یافتن با سعادت ایشان بر سبیل تبعیت و عرض - نه به صورت استقلال می‌گردد - زیرا سعادت حقیقی منوط به معرفت حقیقی است، بلکه عین آن است. پس، هر جا که استقلالی در معرفت نیست، استقلالی در سعادت نیست لیکن به حسب "من تشبه بقوم فهو منهم" (کسی که خود را شبیه قومی سازد، از آنهاست) برای تشبّه به اهل کمال - به قدر تشبّهش به آنها - نوعی از سعادت در سرانجام امر می‌باشد. و خدا هدایتگر به سوی طریق صواب است، و پناه بدوست از ضلالت و غوایت در سبیل آخرت و بازگشتگاه (پایان نقل)

هم چنین خدای تعالی می‌فرماید، "مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَ مَنْ يَضِلَّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرَشِدًا" (18:17 الكهف) (خدا هر که را راهنمایی کند او راه یافته است، و هر که را بی‌راه گذارد، هرگز برای او ولیی مرشد نخواهی یافت). اهل طریقت در ضرورت اتخاذ مرشدی کامل و مؤدب و حاذق که مظهر اسم "الرشید" خدای تعالی باشد برای نیل به مقامات و کمالات تاکید فراوان دارند، و گفته‌اند هر مرشد کاملی، عیسیای زمان خود است. حافظ:

قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم  
که ره از صومعه تا دیر مغان این همه نیست  
که من بخویش نمودم صد اهتمام و نشد  
باید که خاک در که اهل نظر شوی

من به سرمنزل عنقا نه به خود بردم راه  
زاهد ایمن مشو از بازی غیرت زنهار  
به کوی عشق منه بی دلیل راه قدم  
گر در سرت هوای وصال است حافظا

مولانا در دفتر سوم مثنوی:

وقف کن دل بر خداوندان دل  
روبها تو سوی جیفه کم شتاب

روبها این دم حیلت را بهل  
در پناه شیر کم ناید کباب

مولانا در دفتر دوم مثنوی:

در پناه قطب صاحب‌رای باش  
گرچه شهدی جز نبات او مچین  
نقد تو قلبست و نقد اوست کان  
کو و کو گو فاخته شو سوی او  
در دهان اژدهایی همچو خرس  
وز خطر بیرون کشاند مر ترا  
چونک کوری سر مکش از راهبین

سر نخواهی که رود تو پای باش  
گرچه شاهی خویش فوق او مبین  
فکر تو نقش است و فکر اوست جان  
او توی خود را بجو در او ای او  
ور نخواهی خدمت ابناء جنس  
بوک استادی رهاند مر ترا  
زاری می‌کن چو زورت نیست هین

عزیز الدین نسفی (متوفی 686 ه ق) در کتاب الإنسان الكامل (ص 246 245) در ضمن بیان عقل و قلم، اشارتی دارد به معنای "رشد"، و آن را دستگیری نبی و ولی معرفی می‌کند:  
فصل اول در بیان عقل و قلم او

بدانکه اول چیزی که خدای تعالی در عالم ملکوت بیافرید عقل اول بود که قلم خدای است؛ و اول چیزی که خدای تعالی در عالم ملک بیافرید، فلك اول بود که عرش خدای است. عقل اول، که قلم خدای است، دریای نور بود، و فلك اول، که عرش خدای است، دریای ظلمت بود: به این قلم خطاب آمد که برین عرش بنویس! قلم گفت، "خداوندا! چه نویسم؟ خطاب آمد که هرچه بود و هست و خواهد بود تا به قیامت بنویس! قلم بنوشت."

"ان الله تعالی خلق الخلق فی ظلمة ثم رش علیهم من نوره فمن اصاب من ذلك النور، اهتدی و من ضلّ فغوی"  
ای درویش! می‌دانی که رش نور چه بود و چون بود. نور سه حرف است، "نون" است و "واو" است و "را" است. "نون" عبارت از نبی است، و "واو" عبارت از ولی است. و "را" عبارت از رشد است. رش نور عبارت از دادن رشد است، و عبارت از فرستادن نبی و ولی است. هرکه را رشد و عقل دادند، و هرکه را از بیرون نبی فرستادند نور عام یافت، و هرکه را با ولی آشنا کردند نور خاص یافت "يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمَسَّهُ نَارٌ نُّورٌ عَلَى نُّورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ"  
[24:35 النور] (نزدیک است روغن آن هر چند آتشی بدان نرسیده برفروزد، نوری است فرا نوری، خداوند هر که را بخواهد به نور خویش رهنمون می‌گردد و خداوند این مثل‌ها را برای مردم می‌زند و خداوند به هر چیزی داناست.) . سخن دراز شد و از مقصود باز ماندیم. (پایان نقل)

"الرَّشِيدُ" از اسماء الله الحسنی است، و گفته شده است که "الرَّشِيدُ" به معنی "المُرشد" است، فعیل به معنی مُفْعِل، یعنی ارشاد کننده و راه راست نماینده، و بازگشت آن به اسم "الهادي" است. در مقابل "رشید"، "غوی" است. پس، گفته شده است که "الرَّشِيدُ" بودن خدای تعالی بدان معنی است که او مرشد است و ارشاد و هدایت می‌فرماید خلق را به مصالحشان، و متوجه می‌سازد آنها را به حکمتش بدانچه در آن است خیر و رشادشان در دنیا و آخرت.  
عبدالکریم الجبلی در الکملات الإلهیه در شرح اسم "الرَّشِيدُ" چنین می‌گوید:  
اسم نود و هشتم: اسم او "الرَّشِيدُ":

اوست که تجلی می‌کند در ارواح با تجلی الهی هنگام خلق آنها، پس ارشاد فرمود آنها را تا مستعد شدند با آن تجلی برای آنچه اقتضاء دارد حقایقشان، [و] تا بسرشت قوابلشان را بر آن تجلی الهی، و در نتیجه قبول کرد، بعد آن، در وجود از فیض تجلیاتش بر قدر آن قابلیتی که خدا آفریده است ارواح را بر آنها به واسطه آن تجلی اول رشیدی. خدای تعالی می‌فرماید، "وَ لَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَ كُنَّا بِهِ عَالِمِينَ" (21:51 الأنبياء) (و در حقیقت، به ابراهیم رشدش را داده بودیم پیش از آن، و ما عالم بودیم به او).

پس، "الرَّشِيدُ" اسم صفتی فعلی از اسماء أفعال است، و صفت آن رشاد است، و آن عبارت است از گرفتن ناصیه (موی پیشانی) عبد [و کشیدن او] سوی محل کمال الهی با رها ساختن او از قید خلقی، و تحققش به إطلاق حقی، و بدین معنی اشاره فرموده است خدای تعالی با حکایت از کسی که متصف است به صفت رشاد، "وَ قَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ

اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ" (40:38 غافر) (و گفت آنکه ایمان آورد ای قوم مرا پیروی کنید، هدایت کنم شما را به راه رشاد).

بدان که ایمان این متَّصِف همان ایمان حقیقی است که ذکر کردم آن در در [کتاب] أَخْضَمُ الزَّائِرِ و الكنز السائر فی تأویل القرآن و الكتاب"، و آن را در دست [نوشتن] داریم تا الآن و فراغت نیافته‌ایم برای تمام کردن آن. و این ایمان همان ایمان ولی است به حقیقت الهی‌اش، و تحقّقش بدانچه او برای آن است از حیث وجدان و اِتِّصاف، ایمان کمال است، نه ایمان نقص، زیرا مؤمن به ایمان کمالی نسبت می‌دهد ایمانش را به الله، و أفعال الله همه کامل می‌باشند، و مؤمن به ایمان نقصی فقط نسبت می‌دهد ایمانش را به خودش، و أفعال خلق همگی ناقص است.

پس، ایمان کَمَل ایمان تعین‌شان است، که همان خدای تعالی است، و آن حقیقت وجودشان است بدانچه آنها بر آنند، و ایمان‌شان بدان عبارت است از تحقیق‌شان بدانچه حقّ است به سبب حقیقت‌شان از حیث تصرّف و وجدان، اِتِّصافی نهانی و آشکارا، و این ایمان از حقیقت اسم "المؤمن" خدای تعالی است. و ایمان عوام ایمان به وجود خداست به نحو کلی، و به آنچه خدای تعالی ذکر کرده است بر زبان نبی خود علیه الصلوة و السلام از اموری که واجب است ایمان به آن. پس فهم کن!

مولی عبدالرزاق قاسانی در اصطلاحات صوفیه در مورد "عَبْدُ الرَّشِيدِ"، چنین می‌گوید:  
"عَبْدُ الرَّشِيدِ" کسی است که خدای تعالی بخشیده است به او رشدش را با تجلّی این اسم در او، چنانچه راجع به ابراهیم، علیه السلام، فرمود، "وَ لَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ" (21:51 الأنبياء) (و در حقیقت، به ابراهیم رشدش را داده بودیم).

سپس، برپا داشته است خدا او را برای اِرشاد خلق سوی خود و سوی مصالح دنیوی و آخروی‌شان در معاش و معاد. مولی عبدالرزاق قاسانی در لطائف الإعلام فی اِشارات أهل الإلهام در مورد "عَبْدُ الرَّشِيدِ"، چنین می‌گوید:  
کسی است که خدای تعالی بخشیده باشد به او رشدش را هنگامی که تجلّی نموده باشد برای او در حضرت اسم "المرشد" خود. در نتیجه، بدانند که مرشدی غیر او نیست، خدای تعالی می‌فرماید، "وَ لَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ

قَبْلُ" (21:51 الأنبياء) (و به تحقیق، دادیم به ابراهیم رشدش را از پیش)، و بشناساندش اُمور را، و تحقّق بخشد آنها را از روی علم و عمل، و او انجام دهد آنچه را شایسته است با آنچه شایسته است چنانچه شایسته است، و ترک گوید آنچه را شایسته نیست به همان گونه.

ابو القاسم عبد الرحمن بن محمد البکری (متوفی 380 ه ق) در کتاب "الانوار فی علم الاسرار و مقامات الابرار" (ص 12)، "رشد" را از جهت عملی معرفی می‌کند، و ترجمه فارسی آن چنین است:  
عبد الرحمن بن محمد گفت: خدای سبحان کلیدهای رشد و افزونی هدایت را در ده وجه قرار داده است که پراکنده هستند بر اجزاء ایمان، و اعتقاد قلب با تصدیق بر اِخلاص توحید:

شرط عمل با اتباع، سپس مبادرت به توبه با ترک کبائر و صغائر، سپس طلب علم با ادب همراه اراده عمل به آن، سپس صبر بر بلوی با ترک تیرم (به ستوه آمدن) و شکوی، سپس شکر بر نعمت‌ها با رؤیت تقصیر در واجب، سپس با حسن خوف همراه رجاء، سپس حیاء همراه با مراقبت، سپس محبت همراه بذل ایثار، سپس نصیحت همراه با انصاف، سپس رضا با توکل.

و قرار داد مغالیک (قفل‌های) رشد و از دست رفتن هدایت را در پنج چیز قرار داد که پراکنده می‌شوند بر اجزاء کفر:  
اسلام بدون صدق، و عمل بدون اِخلاص، و علم بدون اتباع، و عقل بدون فهم، و معرفت بدون بصیرت.